

بحران در اقتصاد جهانی

● پرویز صداقت

سقوط اخیر قیمت سهام در بازارهای بورس بار دیگر نظام جهانی سرمایه‌داری را با کابوس دیرینه‌اش بحران آشنا کرد. بحران فعلی، نشانه دیگری از فقدان علاج قطعی برای بحرانهای متناوب نظام بازار است. در نوشته فعلی سعی شده ضمن بررسی علل کلی بحرانهای اقتصادی، برخی علل و جنبه‌های خاص بحران فعلی مختصراً مورد بحث قرار گیرد.

"ویژگیهای عمومی بحرانهای اقتصادی"

می‌شود زیرا جوهر ذاتی نظام مبتنی بر تناقض و عدم تعادل است. به همین علت است که بحران به شکل مارپیچی خودخویشتن را تولید می‌کند. دوره‌ای که از آغاز یک بحران تا آغاز بحران بعدی طول می‌کشد یک "سیکل" نامیده می‌شود که از چهار مرحله تشکیل می‌شود: بحران، رکود، بهبود و رونق. مرحله اصلی سیکل بحران است که شامل نابودی و انهدام بخشی از نیروهای مولده و ورشکستگی بسیاری از بنگاههای اقتصادی است. با گذار از مرحله بحران به رکود سیر قهقرایی به پایان رسیده اما هنوز نرخ سود ناچیز، تولید صنعتی و تجارت محدود، قیمت‌ها و دستمزدها کم و

به کوتاه‌ترین بیان به هم خوردن تساوی نسبتها و قطع فرایند عادی باز تولید، بحران و عدم تعادل اقتصادی است. بر اثر بحران توده وسیعی بیکار می‌شوند، انبوهی از ماشین‌آلات و کارخانجات راکد و غیرفعال می‌گردند و حجم تجارت جهانی کاهش می‌یابد. در جوامع ماقبل سرمایه‌داری بروز بحران بر اثر عوامل برون‌زا مانند سیل، قحطی و خشکسالی بود، اما در جامعه مبتنی بر بازار یک سلسله متغیرها و عوامل درون سیستمی به گونه‌ای عمل می‌کنند که کارکرد کل سیستم دچار اختلال می‌شود. نظام بازار متناوباً با بحران روبرو

برای مثال در فاصله سالهای ۷۰ - ۱۹۴۰ جهان با رونقی بلند مدت روبروست که تنها، گاه با تساویهای خفیف همراه است. اما در سالهای هفتاد افسانه^۱ این رونق دائمی با حقیقت ظهور مجدد بحران فراگیر نظام جهانی بازار روبرو می‌شود، بحرانی که اینک به مرحله^۲ حاد خود رسیده است.

"علتهای عمومی بحرانهای اقتصادی"

تنها با شناخت ویژگیهای عام نظام مبتنی بر بازار می‌توان از علل بحران آگاهی پیدا کرد. در سرمایه‌داری غرض آن است که ارزش سرمایه^۳ به کاررفته به اضافه^۴ نرخ سودی معمول باز یافته شود. با توجه به اینکه هدف نگاههای اقتصادی به حداکثر رساندن سود است و از آنجا که در تحلیل نهایی این نزول نرخ سود است که بحران را موجب می‌شود با توجه به نوسانات نرخ سود می‌توان نوسانات نظام سرمایه‌داری را شناخت. کاهش نرخ سود می‌تواند بر اثر عملکردهایی در سمت عرضه یا در سمت تقاضا باشد. که در اولی به سبب افزایش هزینه‌ها و در عین حال عدم افزایش متناسب میزان بارآوری نیروی کار است که منجر به کاهش مطلق نرخ سود می‌شود، و در دومی در عین اینکه سطح هزینه‌ها و میزان بارآوری برای استمرار تولید و سرمایه‌گذاری مجدد کافی است، سطح تقاضای مؤثر تکافوی خرید کالاها را نمی‌کند، لذا انبوه کالاهای فروش نرفته سرمایه‌گذار را ورشکست کرده و از ادامه^۵ تولید

بیکاری در سطح بالایی است که طی بحران به آن رسیده بود. کاهش سطح هزینه‌ها و رقابت و مبارزه برای تسلط بر بازارها برای بنگاهها انگیزه‌ای می‌شود که دوباره دست به تولید زده و از کلیه^۶ شیوه‌های فنی برای نیل به این مقصود استفاده کنند. رفته‌رفته تقاضا بسرای کالاهای سرمایه‌ای افزایش می‌یابد و بدین ترتیب به مرحله^۷ بعدی سیکل یعنی بهبود وارد می‌شویم. در این دوره، بنگاهها تدریجا^۸ سرمایه‌های ثابت خود را نوسازی می‌کنند، تجارت رونق می‌گیرد، تولید به سطحی می‌رسد که پیش از بحران در آن بود، از بیکاری کاسته شده و نرخ سود، دستمزدها و قیمتها افزایش پیدا می‌کنند و این روند تا آنجا ادامه پیدا می‌کند که سطح تولید حتی از دوران قبل از بحران نیز افزایش بیشتری می‌یابد. اینک به مرحله^۹ رونق رسیده‌ایم، دیگر باره تولید به سرعت خرگوشی باد پا می‌تازد اما مسئله^{۱۰} کاهش نرخ سود راه استمرار رونق می‌شود و جامعه به بحرانی دیگر مبتلا می‌شود.

تاریخچه^{۱۱} بحرانهای اقتصادی نشان می‌دهد که از اوان قرن گذشته سرمایه‌داری با اولین بحرانهای خود روبرو شد و تا سال ۱۸۵۷ هر ۱۱ - ۱۰ سال یک بار شاهد تکرار سیکلها بودیم، اما پس از این سال از مدت سیکلها کاسته شده و به حدود ۹ - ۷ سال می‌رسد. پیدایی سرمایه انحصاری منجر به شکل‌گیری کارکردهای متفاوتی در مقایسه با سرمایه‌رقابتی شد و رفته‌رفته سیکلها تغییر شکل می‌یابد.

منصرف می‌کند. هر یک از این دو شق، مختصراً " در پایین بررسی می‌شوند:

۱ - کاهش نرخ سود بر اثر عملکرد طرف عرضه

ذات نظام بازار مبتنی بر تعدد سرمایه‌ها است که رقابت و میل به تسلط هر چه بیشتر بر بازارها را در پی دارد. بنگاههای اقتصادی به‌گونه‌ای دائمی ماشین‌آلات جدید و اسلوبهای جدید تولیدی به کار می‌برند به همین دلیل، پایه فنی سرمایه‌داری انقلابی است در حالی که همه شیوه‌های تولیدی پیشین اساساً " محافظه‌کار بودند. گرایش کلی نظام تولید کالایی مبتنی بر افزایش مداوم سرمایه ثابت کاراندوز است. حال اگر همزمان با این توسعه دائمی سرمایه که به علت خودگستری ذاتی نظام بازار است بارآوری نیروی کار به گونه‌ای متناسب افزایش نپذیرد از نرخ سود کاسته می‌شود. دوره‌ای که دستمزدها بسیار بالا رفته یعنی بر هزینه تولیدی بنگاه افزوده شده و بارآوری نیروی کار نتوانسته افزایش متناسبی پیدا کند. برای بنگاه انگیزه سرمایه‌گذاری مجدد از بین رفته و بحران در سرمایه‌گذاری رخ می‌نماید. استمرار این بحران، کلیه خصایص عدم تعادل یعنی اخراج نیروی کار، کاهش قدرت خرید، بحران اضافه تولید و... را به دنبال دارد.

۲ - کاهش نرخ سود بر اثر عملکرد طرف تقاضا

همان طور که پیشتر گفتیم نرخ سود راهنمای عمل بنگاههای اقتصادی است. قانون

واقعی اقتصاد مبتنی بر بازار توسعه روزافزون سود است. بدین سبب بنگاهها حداقل ساختن هزینه‌ها را در دستور کار قرار می‌دهند. هزینه‌ای که عمدتاً " کاهش آن مورد توجه و نظر کارفرمایان قرار می‌گیرد، دستمزدهاست که در حداقلی متناسب با استانداردهای فرهنگی جامعه نگهداشته می‌شود، اما همین دستمزدهاست که در مرحله بعدی می‌بایست صرف خرید کالاهای تولید شده گردد و در واقع آنها را به پول نزدیک سازد. پایین بودن سطح دستمزدها کاهش تقاضای مؤثر را به دنبال دارد. یعنی همان خودگستری سرمایه که از آن صحبت کردیم باعث می‌شود که تولید به‌گونه‌ای روزافزون افزایش یابد زیرا سرمایه‌دار خواهان سهم بیشتری از بازار است. اما این تولید روزافزون با تقاضای محدود شده در تضاد و تناقض قرار می‌گیرد. تضادی که منجر به ظهور بحران به شکل بحران کم مصرفی می‌شود. توجه به این دو گزاره، بنیادی موضوع را مشخص‌تر می‌سازد. بنگاه اقتصادی برای کسب سود هر چه بیشتر باید دستمزدهای کمتری به کارگزارانش بدهد، بنگاه اقتصادی برای فروش کالاهایش باید دستمزدهای بیشتری به کارگزارانش بدهد. در اینجا عدم تناسب سطح تولید و سطح محدود شده مصرف موجب بحران را فراهم می‌آورد.

" بحران فعلی اقتصاد جهانی "

از آنجا که " بحران واقعی از الگوی نظری خاصی تبعیت نمی‌کند " و سرشار از

پیچیدگیهایی است که تئوریهای انتزاعی نمی‌توانند از آن سخن بگویند علاوه بر علل عمومی بحران، عوامل دیگری نیز بحران کنونی را پیچیده‌تر می‌سازند، بحرانی که از اوایل دهه هفتاد آغاز شده و تاکنون ادامه دارد. لازم است به این مطلب اشاره کنیم که شوکهای نفتی ۱۹۷۳ و ۱۹۸۰ به شدت بر دامنه بحران جهانی افزودند به گونه‌ای که برخی از اقتصاددانان متعارف در توجیه بحران صرفاً به افزایش ناگهانی قیمت نفت اشاره می‌کردند. گذشته از ناقص بودن چنین تحلیلهایی از آنجا که در چند سال گذشته قیمت نفت کاهش یافته و شاهد فروپاشی بازار نفت بودیم، علت نفتی بحران هرچشمه کم‌رنگ‌تر می‌شود، به همین دلیل در پایین از عامل فوق، سخنی نمی‌گوییم. و تنها به ذکر سایر علل و ویژگیهای بحران فعلی سرمایه‌داری اکتفا می‌کنیم.

بن‌بست نظریه‌های اقتصادی در غرب

کلاسیکها اعتقاد داشتند اگر نظام بازار به حال خود رها شود تعادل اقتصادی خود به خود تأمین می‌شود. بحرانهای متناوب اقتصادی قرن گذشته بطلانی بر نظریه فوق بود. گرچه اقتصاد رسمی نه تنها حرکتی برای شناخت علل این عدم تعادلها نبود، بلکه با انقلاب نهایی گرایان و تولد مکتب دهنی‌گرا در دهه هفتاد قرن گذشته اقتصاد به کلی از مقام یک علم اجتماعی به پایین کشیده شد.

جماعت فوق، معتقد بودند نوسانات قیمتها، دستمزدها و نرخ بهره تعادل اقتصادی را تأمین می‌کند. اما بحران اقتصادی سالهای سی احتیاج به یک آئین عقلانی اقتصادی برای سرمایه‌داری را شدت بخشید. در سال ۱۹۳۶ جان مینارد کینز با تألیف "نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول"، دخالت دولت در امور اقتصادی را لازم دید، چرا که در غیر این صورت ممکن است جامعه دستخوش یک رکود بلندمدت گردد و نیروهای بازار به تنهایی برای تضمین رونق کافی نیستند. استدلال کینز به خلاصه‌ترین بیان این است که در نظام سرمایه‌داری این میل وجود دارد که پس‌انداز به نرخی فزاینده‌تر از سرمایه‌گذاری افزایش پیدا می‌کند. راه‌حل این است که دولت از طریق افزایش مخارج عمومی کمبود سرمایه‌گذاری را جبران کند. نسخه‌ای که کینز برای علاج نظام سرمایه‌داری پیچید، به نظر می‌رسیده که هم در تشخیص و هم در مداوا موفق بود. بعد از جنگ دوم جهانی، نظام فکری کینز بر تفکر اقتصادی متعارف حاکم شد و دولت‌ها متعهد به مداخله مستقیم اقتصادی شدند. از اواسط دهه شصت به این طرف، نظام کینز ضعف بنیادین خود را آشکار ساخت کینز هیچ پاسخی برای حل تورم نداشت، زیرا هسته اساسی تفکر کینزی افزایش تقاضای مؤثر به منظور مقابله با رکود است در حالی که روی دیگر افروندن تقاضای مؤثر دامن زدن به افزایش قیمتهاست. پیل ساموئلس اقتصاددان برجسته

پیرو کینز در سال ۱۹۷۱ طی مقاله‌ای در نیورویک نوشت: "تورم مالاریای اقتصاد مختلف نوین است که به نظر می‌رسد برخلاف مالاریا هیچ‌چیز علاجی که بهتر از خود مرض باشد برای آن وجود ندارد." سخن ساموئلسن حاوی دو نکته قابل توجه است: یکی اینکه با سیاست مدیریت تقاضای کینز تورم اجتناب‌ناپذیر است و دیگر اینکه هرگونه چاره‌ای برای این تورم آثار رکودی دارد که برای سرمایه‌داری به شدت مهلک‌تر است.

به زودی گرایشهای ذاتی نظام بازار مبنی بر عدم تعادل و همچنین افزایش سرسام‌آور بهای نفت رکود بازارها را نیز موجب شدند. یعنی از سویی تورم و از دیگر سوی رکود گلوگاه نظام سرمایه‌داری را می‌فشرد. کینز به پاسخ مؤثری برای بحران نمی‌توانستند ارائه دهند به همین دلیل، "مکتب پول‌گرا" توسعه و گسترش یافت. اقتصاددانان پولی مانند میلتون فریدمن اعتقاد به بازگشت به سنت "آزادیخواهی" اقتصادی دارند و معتقدند عملکرد خود به خود نظام بازار تعادل‌راست، اینان برای دولت حداقل فعالیت اقتصادی را لازم می‌بینند و علت بحرانهای اقتصادی را اختلالات در حجم پول در گردش، افزایش هزینه‌ها به ویژه دستمزدها می‌دانند که افزایش فوق، کاهش میل به سرمایه‌گذاری را در پی دارد، به همین دلیل یکی از دستورالعمل‌های سیاسی مکتب فوق، مبارزه هرجه بیشتر با قدرت اتحادیه‌های کارگری به

منظور انعطاف‌پذیر ساختن دستمزدها (و البته کاهش آنها) می‌باشد. در سالهای اخیر، اقتصاددانان فوق‌سکان اقتصادی بسیاری از کشورهای پیشرفته صنعتی را به عهده گرفتند. (البته روی کار آمدن احزاب محافظه‌کار و جمهوریخواه در انگلستان و آمریکا نیز که بیان سیاسی مکتب فوق بشمار می‌آیند در قدرت‌گیری اینان مؤثر واقع شد) عدم توجه به تغییرات نهادی در نظام سرمایه‌داری که آن را از شکل رقابتی به شکل انحصاری تغییر داد، ضعف اساسی لیبرالیسم اقتصادی نوین است. بدیهی است هنگامی که به مهمترین ویژگیهای پدیده مورد بررسی توجه نشود و شناخت صحیحی از آن به دست نیامده و به طریق اولی سیاستی نیز که تجویز می‌شود نمی‌تواند راهگشا باشد. استمرار و شدت‌گیری بحران فعلی پول‌گرایی ارتدوکس را ضربه‌پذیر ساخته و از آنجا که سیاست پولی که توسط این اقتصاددانان تجویز شده نرخ بهره، پولی بالا برای مقابله با تورم است. خطر تشدید رکود در بطن چنین سیاستی وجود دارد. یعنی به قول ساموئلسن مالاریای اقتصاد را تنها با بیماری مهلک‌تری می‌توان جایگزین کرد. سقوط اخیر قیمت سهام در بازار بورس به شدت از وجهه پول‌گرایی کاسه است.

بحران در تجارت و مالیه بین‌الملل

مشکلات نظام پولی و مالیه بین‌الملل، در فاصله بین دو جنگ (هرج و مرج، کاهشهای

دوجانبه ارزش پول، جنگهای تجاری، تشکیل بلوکهای متعدد تجاری و حوزههای مختلف گردش پول) منجر به تشکیل سیستم برتن وودز در سال ۱۹۴۶ شد. این سیستم متعاقب برقراری کنفرانسی در مکانی همین نام در نیوهمشایر آمریکا تشکیل شد. از آنجا که بخش اعظم طلای جهان در یک کشور (ایالات متحده) ذخیره شده بود، بازگشت به پایه طلا امکان پذیر نبود، زیرا کشورها نمی توانستند متعهد به پرداخت طلا در ازای دریافت پول ملی خود باشند. به همین دلیل، آمریکا به عنوان بستانکار عمده جنگ دلار را به مثابه واسطه بین المللی پرداخت به جریان انداخت و برای حفظ ثبات ارزش آن نرخ ثابت طلا و دلار به قرار هر ۳۵ دلار برابر یک اونس طلا تعیین شد. به سبب عدم نظارت و کنترل بر نشر دلار ایالات متحده برای تأمین هزینه جنگهای خارجی مانند جنگ کره و جنگ ویتنام گسترش اعتبارات بین المللی، کمک به کشورهای دوست و... به انتشار بی رویه دلار پرداخت. کسری روزافزون تراز پرداختهای آمریکا وضع دلار به مثابه ارزی که بیشتر از حد قیمت گذاری شد، و در عین حال افزایش مداوم مازاد تراز پرداختهای آلمان و ژاپن به شدت از ارزش دلار کاسته بود و عملاً ایالات متحده قادر به انجام تعهداتش مبنی بر پرداخت طلا در مقابل دریافت دلار نبود. در سال ۱۹۷۱ نیکسون رئیس جمهور وقت آمریکا تبدیل پذیری دلار به طلا را ملغی اعلام نمود. پس از مارس

۱۹۷۳ که نظام برتن و ودر به کلی تدفین شد نوعی بی نظمی پولی در روابط مالی حاکم گردید. شرایطی که نوسانات نرخ مادهء ارز اولاً برای تعدیل و تصحیح تراز پرداختها کافی نبود و ثانیاً با تأخیر عمل می کرد. عاملی که در سالهای گذشته به شدت بر بحران اقتصادی مؤثر بوده افزایش روزافزون کسری تراز پرداختهای ایالات متحده و افزایش مازاد تراز پرداختهای آلمان فدرال و ژاپن است به گونه ای که بین و مارک ارزهای قویتری نسبت به دلار شمار می روند و تعادل مالی احتیاج به کاهش بیشتر ارزش دلار در مقابل ارزهای فوق دارد. از دیگر عوامل تشدیدکننده بحران فعلی، ویژگیهای روابط تجارت بین الملل است و نکتهء حالب اینجاست که منادیان لیبرالیسم اقتصادی به سیاستهایی به شدت حمایت گرایانه و شبه مرکانتیلیستی در عرصه روابط بازرگانی پرداخته اند. سیاستهای تجارت خارجی آمریکا در مقابله با ژاپن و اروپا در جهت حمایت از تولید داخلی از این نوع است که بی تردید نقض " موافقتنامه تعرفه و تجارت عمومی " (گات) در زمینه آرادیهای بازرگانی بین المللی می باشد. کسری تجاری ۱۸۰ میلیارد دلاری آمریکا از عوامل مؤثر بر بحران اقتصادی کنونی می باشد.

* * *

یکی دیگر از عوامل مؤثر بر بحران جهانی کسری بودجه دولت امریکاست. در سال ۱۹۸۷ این کسری بالغ بر ۲۵۰ میلیارد دلار

بود. سالهای اخیر شاهد این بودیم که کسری بودجه صنعتی امریکا که از نظر کینز متضمن اشتغال بود تبدیل به کسری بودجه طبیعی شده که مشکلات فراوان برای این دولت فراهم آورده، زیرا از یک طرف به حال خود گذاشتنش منجر به وخیم تر شدن اوضاع می شود و از طرف دیگر کاهش آن منجر به کاهش مخارج عمومی، تقاضای مؤثر، و افزایش بیکاری و گسترش رکود است.

"آثار بحران کنونی بر اقتصاد جهانی"

انتقال احتمالی رکود از بورس سهام به تولید آثار مهلکی را بر پهنه اقتصاد جهانی موجب می شود. از یک طرف از نرخهای رشد اقتصادهای پیشرفته مبتنی بر بازار کاسته می شود بیکاری در این کشورها افزایش یافته، و ضمن بروز آثار عمومی بحرانهای اقتصادی، در روابط شمال و جنوب مؤثر واقع می شود. این بحران، آثار به مراتب مهلکتری بر اقتصادهای توسعه نیافته برجای می گذارد. همان طور که ضرب المثلی می گوید: " هنگامی که غرب عطسه می کند، جهان سوم سینه پهلو می گیرد" و احتمالا در این میان بیشترین ضربه بر اقتصادهای صادراتی جنوب شرقی

آسیا وارد می شود که در سالهای گذشته از نرخهای رشد بالا برخوردار بودند و امید داشتند تا بتوانند از دور عقب ماندگی رهایی یابند.

این اقتصادها از دو جهت مورد ضربه فرار می گیرند از یک طرف به سبب رکود بر بازارهای امریکایی و اروپایی که عمده بازار فروش کالاهای این کشورهاست مواجه با مشکل صادرات می شوند و از طرف دیگر، می بایستی نرخ بهره بالاتری برای وامهای دریافتی شان بپردازند نرخ بهره ای که به سبب شرایط رکودی افزایش یافته (اهمیت وامهای خارجی برای تأمین مالی پروژههای بزرگ تولیدی در این کشورها روشن است). در مورد کشورهای امریکای لاتین بحران بدهی شدت می گیرد و درآمدهای هر چه بیشتری را می بلعد. کشورهای صادرکننده نفت نیز دچار مشکلات خاصی می شوند. البته به سبب کاهش قیمتی کم نفت صرفاً به علت رکود با آنچنان کاهش در قیمتها روبرو نخواهیم بود. اما از آنجا که قیمتهای نفت اوپک برحسب دلار می باشد و از ارزش دلار دائما کاسته می شود، قیمتهای حقیقی نفت باز هم کاهش پیدا می کند.

